

Refutation of Epiphenomenalism in the theory of the property dualism

Mohammad Hassan Fateminia*

Abstract

Introduction: The dualistic theory of the characteristic in the philosophy of mind considers human beings to be entirely physical from the point of view of substance, however, it assigns two types of characteristics to the said physical substance; Physical property and non-physical (mental) property. In the meantime, the most serious problem facing the dualists of the characteristic is the danger of them being pushed towards epiphenomenalism. epiphenomenalism does not accept the causality and effect on the physical body without rejecting the principle of realization of non-physical (mental) characteristics. As a result, in addition to making it difficult for someone who wants to bridge property dualism to substance dualism, the property dualism itself leads to monotheism. In this article, in addition to the original problems, we have presented several structural and structural problems in refuting epiphenomenalism, and at the end, we have criticized the theories that led to epiphenomenalism.

Method of Study: We use analytical-rational method in this article.

Findings: It should be said about the origin of epiphenomenalism; As mentioned, the basis of epiphenomenalism is the dualism of characteristics; But it is questionable how a mental philosopher like Jackson, who designed the "cognition" argument to prove the distinction between mental and physical characteristics, has given epiphenomenalism to mental qualities and like Davidson for Mental characteristics do not have a causal role? (For further study on the change of Jackson's point of view, refer to: Martin Nida-Remilin, it can be said; The same explanatory gap that led to Cartesian essence dualism despite its admirable advantages, the same crisis occurred for attribute dualism; To say that after Descartes proposed the pineal

*Assistant Professor at "The Philosophy Department" of Imam Khomeini Educational and Research Institute. E-mail: fatemizxc@yahoo.com

Received date: 2022.07.27

Accepted date: 2023.02.23

gland in response to Elizabeth's question about the interaction between soul and body, philosophers were disappointed with the way Descartes went and instead of repairing Descartes' arguments (which was possible because Descartes' problem The failure to find a correct explanation of the causality between the mind and the brain was not the absence of any correct explanation - in this context, refer to: basically, he moved from essential dualism to homogenous, reductionist and physicalist theories such as behaviorism and functionalism.

Conclusion: For someone who accepts the property dualism, it is necessary to remove the factor called epiphenomenalism, which introduces the mental attributes as secondary matters and considers them to be ineffective especially in relation to mental matters. In the present article, in order to remove the obstacle called epiphenomenalism, we stated in the first step, despite the fact that the origin of epiphenomenalism, i.e. "physical causal layer" has been proven to be distorted, this origin cannot be the causality of mental affairs in relation to In the second step, we proved that the promise of epiphenomenalism practically destroys the dualistic structure of the attribute and once again leads it to monotheism. In the third step, we introduced five forms based on epiphenomenalism; First, the manat that neutralizes the effect of mental things on physical things, the same manat can negate the effect of physical things on the mind, which is accepted by epiphenomenalism. Secondly, believing in the doctrine of epiphenomenalism is a self-contradictory event; Because the mentioned belief is effective in epiphenomenalism behaviors. Thirdly, acceptance of epiphenomenalism makes there is practically no difference between a zombie and a real person. Fourthly, we can make a proof with present and experimental premises and prove the effect of mental things on physical things in a present-acquired (experimental) way. Fifthly, the promise of epiphenomenalism actually denies what is confirmed by empirical science, because from an empirical point of view, mental matters (regardless of whether they are physical or non-physical) affect physical matters.

Keywords: Property Dualism, Epiphenomenalism, Mental Property, Physical Property, Subjective Causality.



ابطال شبه پدیدارگرایی در نظریه دوگانه‌انگاری ویژگی

محمدحسن فاطمی‌نیا*

چکیده

نظریه دوگانه‌انگاری ویژگی در فلسفه ذهن، انسان را از منظر جوهری، تماماً فیزیکی می‌داند. با وجود این برای جوهر فیزیکی مذکور، دو نوع ویژگی قابل است: ویژگی فیزیکی و ویژگی غیر فیزیکی (ذهنی). در این میان جدی-ترین مشکل پیش روی دوگانه‌انگاران ویژگی، خطر سوق‌یافتن آنها به طرف شبه‌پدیدارگرایی است. شبه-پدیدارگرایی بدون اینکه اصل تحقق ویژگی‌های غیر فیزیکی (ذهنی) را طرد کند، علیت و اثرگذاری آن را بر بدن فیزیکی نمی‌پذیرد. در نتیجه علاوه بر اینکه کار را برای کسی که می‌خواهد از دوگونه‌بودن ویژگی به دوگونه‌بودن جوهر بیل بزند مشکل می‌کند، خود دوگانه‌انگاری ویژگی را به یگانه‌انگاری سوق می‌دهد. در مقاله حاضر علاوه بر اشکالات خاستگاهی، اشکالات ساختاری و بنایی متعددی را در ابطال شبه‌پدیدارگرایی ارائه داده، در پایان نظریاتی را که به شبه‌پدیدارگرایی منتهی شده‌اند، نقد کرده‌ایم.

واژگان کلیدی: دوگانه‌انگاری ویژگی، شبه‌پدیدارگرایی، ویژگی ذهنی، ویژگی فیزیکی، علیت ذهنی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

برای کسی که از نظریات فیزیکالیستی و این‌همانی ذهن و مغز عبور کرده و پا در وادی دوگانه‌انگاری امور ذهنی و فیزیکی گذاشته است، تبیین تعامل ذهن (نفس) و بدن، مسئله چالشی خواهد شد. در این بین برخی دوگانه‌انگاران از اساس منکر تعامل ساحت ذهنی و ساحت فیزیکی شدند که می‌توان به دو نظریه موازی‌گرایی (Parallelism) و تقارن‌گرایی (Occasionalism) اشاره کرد که در آن دو رابطه علیّی بین ذهن و بدن نفی می‌شود؛ یعنی نه امور ذهنی علت امور فیزیکی‌اند نه امور فیزیکی علت امور ذهنی؛ چراکه از منظر موازی‌گرایان بین امور ذهنی و امور فیزیکی صرفاً تقارن زمانی وجود دارد و خداوند خلقت جهان را چنان کرده که حالت‌های ذهن و بدن با یکدیگر دقیقاً موازی‌اند و خداوند مثل ساعت‌سازی است که بعد از ساخت ساعت در گوشه‌ای می‌نشیند و تماشا می‌کند، امور جهان نیز به طور متقارن و «پیشین‌بنیاد» (Pre-established) به کار خود ادامه می‌دهد؛ لذا بین امور ذهنی و فیزیکی، علیتی وجود ندارد. دیدگاه تقارن‌گرایی نیز مانند موازی‌گرایی است؛ با این تفاوت که نقش خدا در دیدگاه دوم پررنگ‌تر است؛ به طوری که خداوند بر خلاف ساعت‌ساز هر کدام از امور متقارن را مستقیم خلق می‌کند.

شبه‌پدیدارگرایی (Epiphenomenalism) بر خلاف موازی‌گرایی و تقارن‌گرایی که تعامل ذهن و بدن را از دو طرف نفی می‌کردند، صرفاً از یک طرف نفی می‌کند؛ یعنی عاملیت ویژگی‌های ذهنی را نفی و آن‌ها را صرفاً شبه‌پدیدارهایی تلقی می‌کند که از هیچ علیتی برخوردار نیستند. به بیانی کامل‌تر امر ذهنی بدون اینکه اثر متقابلی روی امر فیزیکی (بدن یا مغز) داشته باشد، صرفاً معلول ویژگی فیزیکی است؛ به طوری که «ویژگی ذهنی "تحقق واقعی دارد"، ولی عملاً تأثیری در [امر] فیزیکی ندارد، هرچند

رابطه معکوس آن را می‌پذیرند؛ یعنی تأثیر [امر] فیزیکی بر ذهن را می‌پذیرند» (برای آشنایی بیشتر ر.ک: سنائی، ۱۳۹۰). در نتیجه «اگر موجودی دارای توان تأثیرگذاری علی بود، پدیدار و اگر فاقد چنین توانی بود، شبه‌پدیدار خوانده می‌شود» (غیاثوند، ۱۳۹۵، ص ۲۰۱). بنا بر مقدمات بالا می‌توان شبه‌پدیدارگرایی را این گونه تعریف کرد: «شبه‌پدیدارگرایی صورتی از دوگانه‌انگاری در ویزگی است که بر این نکته پای می‌فشارد که ویزگی‌های ذهنی تأثیری علی بر مغز نمی‌گذارند (ریونزکرافت، ۱۳۹۳، ص ۳۲۳).

در مورد خاستگاه شبه‌پدیدارگرایی باید گفت همان طور که اشاره شد، بستر شبه‌پدیدارگرایی دوگانه‌انگاری ویزگی است؛ اما جای سؤال است چگونه فیلسوف ذهنی مثل جکسون (Jackson's, 1982) که برای اثبات تمایز ویزگی ذهنی از ویزگی فیزیکی برهان «معرفت» را طراحی کرد، در کیفیات ذهنی قایل به شبه‌پدیدارگرایی شده و مثل دیویدسن (۲۰۰۱) برای ویزگی‌های ذهنی نقشی علی قایل نمی‌شود؟ (برای مطالعه بیشتر در تغییر دیدگاه جکسون، ر.ک: تای و نیدا-رمیلین، ۱۳۹۴، ص ۱۳۴). می‌توان گفت همان شکاف تبیینی‌ای که دوگانه‌انگاری جوهری دکارتی را با وجود مزیت‌های قابل تحسینش به محاق برد، همین بحران برای دوگانه‌انگاران ویزگی رخ نمود؛ به این بیان که بعد از طرح غده صنوبری توسط دکارت در جواب سؤال الیزابت (Elizabeth S.) از تعامل نفس و بدن، فیلسوفان از راهی که دکارت رفته بود، ناامید شدند و به جای ترمیم استدلال‌های دکارت - که امکان ترمیم آن وجود داشت، چراکه مشکل دکارت نیافتن تبیین صحیح از علیت بین ذهن و مغز بود نه نبودن هیچ تبیین صحیح (در این زمینه ر.ک: سادات منصور، ۱۳۹۸) - اساساً از دوگانه‌انگاری جوهری کوچ کرده، وارد نظریه‌های این‌همانی، تقلیل‌گرایانه و فیزیکالیستی از قبیل رفتارگرایی و کارکردگرایی

شدند. در این بین فیزیکالیست‌های غیر تقلیل‌گرا همان‌طور که وجه تسمیه آن گویاست، در عین حال که همهٔ ویژگی‌های ذهنی را فیزیکی قلمداد می‌کردند، قایل نبودند بتوان ویژگی سطح بالا (ماکروفیزیک) را با ویژگی‌های سطح پایین (میکروفیزیک) تبیین کرد و این مسیر ادامه پیدا کرد تا جریان به نظریه‌های دوگانه‌انگاری ویژگی رسید که علاوه بر قول به عدم تحویل ویژگی‌های ذهنی به ویژگی‌های مغزی قایل به غیرفیزیکی بودن ویژگی‌های ذهنی نیز شدند؛ به اصطلاح ویژگی‌های ذهنی را بنیاداً گونه‌ای دیگر از ویژگی‌ها برشمردند و لذا فیزیکالیسم را برای توجیه رخدادهای عالم ناکافی دانستند؛ ولی برخی دوگانه‌انگاران ویژگی با وجود اینکه گام‌های خوبی برای دفاع از نظریه خود برداشته بودند، به دلیل مبانی ارتکازی فیزیکالیسم موجود در چرخهٔ علم از قبیل بستر علی فیزیکی (Causal Exclusion/Closure) عملاً ویژگی‌های غیر فیزیکی را شبه‌پدیدار معرفی کرده و آنها را از عاملیت منسلخ کردند و درحقیقت به جای حل مشکل تعامل، صورت مسئله تعامل را محو کردند؛ بنابراین «همچنان معضل علیت ذهنی برطرف نشده، بلکه فقط تمرکز بحث [از انکار جوهر ذهنی] بر [انکار] ویژگی‌های ذهنی منتقل شده است» (همزاده ایبانه، ۱۳۹۲، ص ۵).

اما ابطال شبه‌پدیدارگرایی نه‌تنها برای دوگانه‌انگار ویژگی ضروری است، بلکه برای دوگانه‌انگار جوهری نیز که می‌خواهد از تمایز ویژگی ذهنی - فیزیکی به تمایز جوهری ذهن - بدن برسد، ضرورت دارد. چگونه می‌توان از ویژگی‌ای ذهنی که صرفاً مانند کف روی آب که از آب تولیدشده و روی آب و جریان آب تأثیری ندارد و به عنوان اثر جنبی امور فیزیکی محسوب می‌شوند، وجود جوهر نفسانی مستقل از مغز را اثبات کرد. ممکن است گفته شود برای اثبات دوگانه‌انگاری جوهری کافی است اصل وجود

ویژگی ذهنی را اثبات کنیم و نیازی به اثبات حیثیت علی و ویژگی ذهنی دیده نمی‌شود. اما اگر یک ویژگی هیچ اثر علی از خود نداشته باشد، نمی‌تواند اساساً وجود داشته باشد. در نتیجه بنا بر شبه‌پدیدارگرایی که عملاً منکر وجود ویژگی‌های ذهنی است، اولاً دوگانه‌انگاری و ویژگی عملاً به یگانه‌انگاری منتهی می‌شود؛ ثانیاً مسئله اثبات دوگانه‌انگاری جوهر از دوگانه‌بودن ویژگی‌های ذهنی - فیزیکی، سالبه به انتفای موضوع خواهد شد؛ لذا «در بین اکثر قریب به اتفاق [کسانی که] قایل به دوگانه‌گرایی در ویژگی هستند، کمتر فیلسوفی را در دوران معاصر می‌توان یافت که ذهن را جوهری مستقل از بدن قلمداد کند. امروزه فیلسوفانی که مدافع دیدگاه جنبی‌بودن امور ذهنی [شبه‌پدیدارگرایی] هستند، وجود ذهن به عنوان جوهر مستقل را رد می‌کنند و فقط ویژگی‌های ذهنی را به عنوان اثرات جنبی امور فیزیکی می‌پذیرند» (مروارید، ۱۳۹۵، ص ۴۲-۴۳)؛ بنابراین لازم می‌نمود مانعی به عنوان شبه‌پدیدارگرایی رفع شده، عاملیت ویژگی‌های ذهنی به اثبات برسد. در ادامه از جهت خاستگاه، ساختار و بنا به نقد شبه‌پدیدارگرایی خواهیم پرداخت.

الف) اشکال خاستگاهی و زیربنایی

شاید بتوان مهم‌ترین و در عین حال نخستین مانع دوگانه‌انگاران و ویژگی را «بستار علی فیزیکی» دانست (برای رویکرد تاریخی به شبه‌پدیدارگرایی، ر.ک: کاستن، ۱۹۹۷). بستار فیزیکی زنجیره چرخه علی را منحصر در علل فیزیکی می‌داند؛ یعنی قایل است امور غیر فیزیکی هیچ گونه تأثیری بر چرخه امور فیزیکی نمی‌توانند داشته باشند یا اساساً چرخه علل فیزیکی خارج از خود، نیازی به علل غیر فیزیکی ندارد؛ لذا دوگانه‌انگاران و ویژگی در گام اول با طرح «تعین مضاعف علی» (Causal Overdetermination) در عین تحفظ کامل بر دیدگاه دوگانه‌انگاری و ویژگی تلاش کردند در چرخه علی فیزیک یا

همان بستار علی فیزیکی، گسست ایجاد نکنند؛ بدین صورت که قایل شدند علت ذهنی اساساً دارای علت نیست و در نتیجه اخلاقی در چرخه علت فیزیکی ایجاد نمی‌شود؛ زیرا بنا بر «تعیین مضاعف»، دو علت تامه و کافی در عرض هم می‌توانند یک معلول را ایجاد کنند. اما به دلیل ایرادهای جدی که به «تعیین مضاعف» وارد شد (Ranalli, 2011)، ناگزیر راه تنفس دیگری را پی گرفتند؛ بدین گونه نتیجه منطقی عقب‌نشینی آنها این بود که نظریه دوگانه‌انگاری تمامیت خود را از دست داد و برای اقتناع قایلان به «بستار فیزیکی»، با خلع علت از پدیدارهای ذهنی، آنها را شبه‌پدیدار معرفی کردند و برای امور ذهنی (غیر فیزیکی) عاملیتی قایل نشدند. در نتیجه

اگر خصوصیات پدیداری، ویژگی‌های غیر فیزیکی باشند و اگر هر رویداد فیزیکی، علتی فیزیکی داشته باشد و اگر امکان تعیین مضاعف را منتفی بدانیم، آنگاه مسلماً اینکه حالتی، خصوصیت پدیداری دارد یا ندارد، [لزوماً] نمی‌تواند هیچ گونه ربط علی داشته باشد» (مارتینه نیدا-روملین، ۱۳۹۴، ص ۱۳۳-۱۳۴)

یعنی هیچ دلیلی ندارد امور ذهنی عین دیگر پدیدارها باشند؛ چراکه ممکن است برخی، ویژگی‌های پدیداری مثل علت را نداشته باشند؛ لذا از یک طرف وجود امور ذهنی با خواص غیر فیزیکی برای دوگانه‌انگار ویژگی محرز است و از طرف دیگر با پذیرش بستار علی فیزیکی جایی برای عاملیت امور ذهنی باقی نمی‌ماند. در نتیجه دوگانه‌انگار ویژگی برای خروج از این محذور تلاش می‌کند بین دوگانه‌انگاری ویژگی و اصل بستار جمع کند و بدین منظور با قبول اصل تحقق امور ذهنی دست از عاملیت و تأثیرگذاری آنها برداشتند و درحقیقت امور ذهنی را صرفاً بازنمودهایی (Representations) دانستند که دارای محتوا نیستند؛ یعنی آنها را شبه‌پدیدار قلمداد کردند. درحقیقت شبه‌پدیدارگرایان تصور می‌کنند می‌توان تأثیرات ظاهری علی آگاهی را از طریق تحلیل کارکردی از خودآگاهی متمایز کرد؛ به طوری که تأثرات مذکور را

نیز به فیزیک مغز برگردانیم (خوشنویس، ۱۳۹۴، ص ۲۱۲).

ب) اشکال ساختاری

همان‌طور که اشاره شد، شبه‌پدیدارگرایی در بستر دوگانه‌انگاری ویژگی رخ نمود؛ به بیان دیگر شبه‌پدیدارگرایی اساساً نوعی دوگانه‌انگاری ویژگی است که عاملیتی برای ویژگی‌های ذهنی قایل نیست. در این گام می‌گوییم ادعای دوگانه‌انگاران شبه‌پدیدارگرا ادعایی خودمتناقض است؛ بدین سان که شبه‌پدیدارگرایی ما را از دوگانه‌انگاری ویژگی خارج می‌کند و به یگانه‌انگاری سوق می‌دهد؛ چراکه لازمه شبه‌پدیدارگرایی، یگانه‌انگاری است. اما چگونه لازمه شبه‌پدیدارگرایی، یگانه‌انگاری است؟

وقتی شبه‌پدیدارگرا قایل است از بین دو ویژگی، یکی از آنها شبه‌پدیدارگراست و هیچ اثر علی از خودش ندارد و صرفاً سایه ویژگی‌های اول است. این سؤال مطرح می‌شود: آیا ویژگی‌ای که هیچ اثر علی از آن تحقق ندارد، خودش می‌تواند از هستی برخوردار باشد؟ سؤال مذکور را می‌توان در فضای نوحاسته‌گرایی ویژگی‌های ذهنی، به سؤال بنیادی‌تری تبدیل کرد: آیا چیزی می‌تواند ظهور بدیع و غیرقابل‌تقلیل به سطوح پایین داشته باشد، ولی هیچ اثر علی از خود به جا نگذارد؟ لذا به نظر می‌رسد اگر ویژگی خاصی در سطحی نوحاسته به صورت بدیع ظهور کند، علی‌الاصول باید این ویژگی دارای توانایی‌هایی علی مستقل و نو باشد (جامه‌بزرگی، ۱۳۹۷، ص ۳۴). این مسئله‌ای است که ساموئل الگزاندر (Samuel Alexander) توجه خاصی به آن داشته است. او وجود واقعی را مستلزم داشتن توانایی علی جدید می‌داند. جیگن کیم اصل مذکور را این گونه بیان می‌کند:

یعنی وجود داشتن به معنای از نیروهای علی برخوردار بودن است.
در نتیجه بنا بر «اصل الگزاندر» (Alexanders Dictum) ویژگی‌هایی که فاقد

حیثیت علی باشند، در حقیقت ویژگی واقعی نیستند. به راستی «چگونه می‌توان ویژگی‌ای را که توانایی علی ندارد، یک ویژگی اصیل تلقی کرد؛ به عبارت دیگر پذیرش اصل‌الگزاندر می‌تواند به این نتیجه بینجامد که [بنا بر شبه‌پدیدارگرایی] آگاهی کیفی را اصلاً یک ویژگی واقعی تلقی نکنیم» (خوشنویس، ۱۳۹۴، ص ۲۱۲).

وقتی ویژگی ذهنی ویژگی واقعی نباشد، ما صرفاً با ویژگی‌های فیزیکی مواجه‌ایم و در این صورت دیگر دوگانگی بین ویژگی ذهنی و فیزیکی باقی نمی‌ماند و مآلاً ساختار دوگانه‌انگاری ویژگی از هم پاشیده می‌شود؛ چرا که «دوگانه‌انگاری شبه‌پدیدارگرایانه» یعنی «دوگانه‌انگاری یگانه‌انگاران» که تناقضی آشکار است؛ لذا شبه‌پدیدارگرایی از اساس بستر اولیه خود یعنی دوگانه‌انگاری ویژگی را از دست خواهد داد.

ج) اشکالات بنایی

بعد از طرح اشکالات خاستگاهی و ساختاری، در گام حاضر مستقیماً به سنجش شبه‌پدیدارگرایی می‌پردازیم و نهایتاً بدین جا می‌رسیم که «ویژگی‌های ذهنی» یا «ذهن» می‌تواند علت برای امور فیزیکی واقع شود؛ اما اینکه ماهیت این علیت (Causation) و تعامل (interaction) چگونه است، سؤالی است که مقاله حاضر اساساً در صدد ورود به تبیین آن نیست. برخی از مهم‌ترین اشکالات وارد به شبه‌پدیدارگرایی را طرح می‌کنیم:

اشکال ۱: جواب نقضی

در ابتدا یک اشکال نقضی به دوگانه‌انگاری شبه‌پدیدارگرایانه - که اختصاراً شبه‌پدیدارگرایی می‌گوییم - مطرح می‌کنیم. مهم‌ترین عاملی که دوگانه‌انگاران را به سمت شبه‌پدیدارگرایی سوق می‌داد، «اصل بستار علی فیزیکی» است. شبه‌پدیدارگرا به جای حل مسئله تعامل امر غیر فیزیکی (ذهنی) با فیزیکی، صورت مسئله مذکور را پاک می‌کند. او می‌گوید اساساً تعامل یک‌طرفه است؛ یعنی اصلاً امر غیر فیزیکی تأثیری بر

امر فیزیکی نمی‌گذارد؛ لذا هیچ گونه خدشه‌ای به اصل «بستار فیزیکی» وارد نخواهد شد؛ اما ما در نقد ایشان می‌گوییم: چگونه است شما از یک طرف به طور قطع قایل‌اید امور ذهنی که بنا بر دوگانه‌انگاری ویژگی غیر فیزیکی‌اند، از امور فیزیکی سر برآورده است، یعنی امور ذهنی را معلول امور فیزیکی می‌دانید، ولی معلول واقع شدن امور فیزیکی برای امور ذهنی را رد می‌کنید؟ به‌راستی چه تفاوتی بین این دو مسیر از علیت وجود دارد که شبه‌پدیدارگرا صرفاً جاده یک‌طرفه را انتخاب می‌کند؟ هارود رابینس همین مسئله را با صراحت بیشتری مطرح می‌کند: «اگر کیفیت تأثیر امر ماهیتاً غیر فیزیکی بر امر فیزیکی رمزآلود باشد، به همین میزان می‌بایست کیفیت پدیدآمدن امر غیر فیزیکی از امری که ماهیتاً فیزیکی است، رمزآلود باشد» (Robinson, 2009).

اگر قایل به شبه‌پدیدارگرایی بگویید ما مشکلی در حرکت از طرف فیزیک به غیر فیزیک نداریم، ولی اگر غیر فیزیک بخواهد بر فیزیک اثر بگذارد، با مشکلی به نام اصل «بستار فیزیکی» مواجه خواهیم شد، ما در جواب او اشکال اصل بستار فیزیکی را توسعه می‌دهیم؛ به این بیان که اگر فرض بگیریم بسته‌بودن چرخه بین علل فیزیکی صحیح باشد و هیچ علت غیر فیزیکی نتواند روی چرخه فیزیک اثر بگذارد، می‌گوییم چرا آنجا که امور ذهنی معلول امور فیزیکی قرار می‌گیرند، چرخه مزبور بسته نیست؛ یعنی چطور است که متفق‌اید ذهن زاییده مغز است و امور فیزیکی بر امور ذهنی اثر گذارند، اما عکس آن را نمی‌پذیرید؟ شبه‌پدیدارگرا نمی‌تواند پاسخی درخور برای این سؤال پیدا کند؛ زیرا همان مناطی که در عدم تأثیر علی امور غیر فیزیکی بر فیزیک وجود دارد که عبارت است از تفاوت سنخی و بنیادین بین امور فیزیکی و امور غیر فیزیکی، همین مناط در ایجاد شدن امور ذهنی از امور فیزیکی نیز مطرح است.

لذا به نظر می‌آید اگر بستار فیزیکی بخواهد در قامت یک نظریه قد علم کند (ولو

ادله زیربنایی آن مخدوش است) باید چرخه آن از طرف فیزیک به ذهن نیز بسته باشد؛ بدین معنا که امور فیزیکی نیز نتوانند نسبت به امور غیر فیزیکی نقش علت بازی کند و در تأثیر بر معلول‌های غیر فیزیکی - چه رسد به ایجاد آنها - عقیم باشند؛ به همین دلیل عده‌ای علاوه بر تعریف معمول بستر علی فیزیکی، تعریف وسیع‌تری از بستر علی ارائه کرده‌اند:

اصل بستر صورت‌بندی‌های دیگری نیز دارد که بسته‌بودن قلمرو فیزیکی را به معلول‌ها هم تسری می‌دهند؛ مثلاً در یکی از این صورت‌بندی‌ها رویدادهای فیزیکی نه علت غیر فیزیکی دارند نه علت رویداد غیر فیزیکی می‌شوند؛ یعنی هم علل رویدادهای فیزیکی، فیزیکی است هم معلول آنها. به تعبیری قلمرو فیزیکی از هر دو سو بسته است؛ یعنی اگر شما هر رویداد فیزیکی‌ای را در نظر بگیرید و سلسله علل و سلسله معلول‌های آن را بکاوید، هرگز از قلمرو فیزیکی خارج نمی‌شوید (مروارید، همان، ص ۱۱۳).

البته این چنین بستر دو طرفه‌ای ضمن اینکه فیزیکالیست‌ها را خوشحال می‌کند، با ایجاد شکاف بزرگی بین ذهن و فیزیک، مانع بزرگی برای دوگانه‌انگاران و ویژگی محسوب خواهد شد؛ طوری که راه مفری به نام «شبه‌پدیدارگرایی» نیز نمی‌تواند به ایشان کمک کند؛ چراکه همان مبنایی که دوگانه‌انگار ویژگی را به سمت شبه‌پدیدارگرایی سوق داد، می‌تواند حکم کند به بسته‌بودن مسیر فیزیک به ذهن؛ در نتیجه موجود شدن امور ذهنی به مثابه «گونه» جدید را دچار چالش کند؛ لذا اگر دوگانه‌انگار بخواهد در دیدگاه خود مصر باشد و عملاً از فیزیکالیسم عبور کند، چاره‌ای جز دست‌شستن از شبه‌پدیدارگرایی نخواهد داشت.

اشکال ۲: اشکال خودمتناقض بودن

گزاره‌ای که لازمه صحتش، ردش باشد، یعنی در خود ادعا نقیضش نهفته باشد،

خودمناقض است؛ مثلاً وقتی کسی می گوید «من به هیچ چیزی معرفت ندارم»، در همین ادعا، اذعان به چندین معرفت است؛ از جمله معرفت به «من» (در برابر غیر من) و «هیچ چیز» (در برابر همه چیز و برخی از چیزها)، «معرفت نداشتن» (در برابر معرفت داشتن). می توان گفت شبه پدیدارگرایی نیز ادعایی خودمناقض است (مسلین، ۱۳۹۲، ص ۲۷۰-۲۷۲) زیرا:

- اولاً این شخص به ادعای خود یعنی شبه پدیدارگرایی «باور» دارد.
- ثانیاً باورکننده شبه پدیدارگرایی «تمایل» دارد عقیده مذکور را ابراز کند.
- ثالثاً این باور و تمایل او موجب عملی به نام «ابراز کردن نظریه شبه پدیدارگرایی» شده است.

لذا اگر شبه پدیدارگرا عملاً به عدم تأثیر رویدادهای ذهنی در رویدادهای فیزیکی باور داشت، در میدان واقعیت به هیچ وجه نمی توانست دست به ابراز عقیده بزند. در نتیجه عمل او با زبان بی زبانی، ادعای او را رد می کند.

اشکال ۳: آزمایش زامبی

چالمرز در رد شبه پدیدارگرایی متوسل به آزمایش فکری زامبی می شود. او می گوید: اگر شبه پدیدارگرایی درست باشد، جهان ممکن زامبی (WZ) به لحاظ علی هیچ تفاوتی با جهان ما یعنی جهان بالفعل (wa) نخواهد داشت؛ در حالی که خیلی از کنش و واکنش های انسان در جهان بالفعل بر اساس فهم و درک است و اگر فهم و درکی در کار نباشد، فعلی در کار نخواهد بود (چالمرز، ۱۹۹۶، ص ۱۵۰)؛ چراکه نسخه بدل فیزیکی انسان، تمام رفتارها و کارکردهای انسان را انجام می دهد، بدون اینکه از تجربه ها، افکار و حالات درونی خود، به دلیل فقدان آنها متأثر شود. در این صوت چه تفاوتی بین انسانی که در جهان بالفعل از تجربه های درونی برخوردار است با زامبی

مذکور وجود خواهد داشت؟ چرا که شهوداً انسان‌ها از طریق تجربه‌ها و افکار درونی دست به افعال بیرونی می‌زنند. در اینجا چالمرز مثال مناسبی را می‌آورد؛ اگر شخصی در محیطی باشد که بومیان آن به زبان غیر مادری او صحبت می‌کنند، ما از آن شخص، عکس‌العملی که برحسب درک و شعور از زبان غیر مادری باشد، پیدا نخواهیم کرد. اگر در بین بومیان کسی باشد که به زبان مادری او مسلط باشد و ناگهان با فرد تازه‌وارد مثال ما صحبت کند، آشکارا تغییرات و رفتارهایی از او سر می‌زند که آگاهانه بر مبنای همان اصواتی است که فهم ایجاد کرده و فهم در کنش‌های فیزیکی او اثر گذاشته است. این نشان‌دهنده آن است که امر ذهنی (فهم) در کنش ما اثرگذار است (همان).

نکته‌ای که باقی می‌ماند، این است پاشنه آشیل استدلال حاضر، شهودی است که عیناً در جهان حاضر می‌بینیم؛ یعنی شهوداً می‌پذیریم که مقوله‌های ذهنی مثل «فهم»، «باور»، «عشق» و... در ساحت فیزیکی ما اثر می‌گذارند. البته شهود موجود در این قبیل استدلال‌ها لزوماً همراه با شهود باطنی که از آن به معرفت مستقیم یا علم حضوری نیز تعبیر می‌کنند، نیست و همین مسئله وجه تمایز این استدلال با استدلال-اشکال (۴) است. البته مزیت استدلال حاضر نسبت به استدلال پیش رو - که از علم حضوری بهره برده است - این است که در مواجهه با تجربه‌گرایان و فیزیکالیست‌ها کارایی بیشتری دارد؛ زیرا ما به صورت استقرایی بارها تجربه کرده‌ایم که بعد از اینکه فهمی در فردی شکل می‌پذیرد، با در نظر گرفتن دیگر شرایط می‌تواند وارد عمل شود؛ مثلاً به صورت تجربی دیده‌ایم وقتی کسی را تشویق می‌کنیم، فهمی که از تشویق در ذهن او شکل می‌گیرد، منجر به عمل بیشتر و بهتر او می‌شود یا اگر کلامی بگوییم که موجب خرد شدن شخصیت او شود، بالفعل عکس‌العمل او را نه تنها در چهره بلکه در رفتارهای بعدی او نسبت به خودمان درک می‌کنیم. البته پرواضح است همه مسائل مطروحه

وابسته به این است که مانند دوگانه‌انگاران ویزیکی بیندیشیم؛ یعنی ویزیکی‌های ذهنی را «این همان» با ویزیکی‌های مغزی ندانسته، به آنها تحویل نبریم، والا نوبت به بحث از اثرگذاری و عدم اثرگذاری امر ذهنی بر امر فیزیکی نمی‌رسد.

اشکال ۴: برهانی با مقدمات حضوری-تجربی

تقابل با شهود عمومی را می‌توان قوی‌ترین ابطال‌کننده شبه‌پدیدارگرایی تلقی کرد. شهود مذکور این قدر روشن، نیرومند و واضح است که به اعتقاد بسیاری از فیلسوفان ذهن، مثل چالمرز (همان)، اگر نظریه‌ای به شبه‌پدیدارگرایی منجر شود، دلالت بر عدم صدق آن می‌کند. این شهود به معنای فهم عرفی است و از منظر معرفت‌شناختی بر مبنای فراوانی استقرا بنا نهاده شده است؛ چراکه ما بارها دیده‌ایم که فهم‌های دیگران در رفتارشان تغییر ایجاد می‌کند. گفتارهای تفهیمی ما برای ذهن دیگران، فهم‌ها و به دنبال آن کنش‌های عملی را در پی خواهد داشت؛ اما استدلال حاضر بر مبنای شهود باطنی یا علم حضوری و مستقیم، نه شهود عرفی و لذا از منظر معرفت‌شناسی دارای اعتبار قطعی است - نه صرفاً اعتبار بالا.

برای نمونه وقتی ما به یاد فرد از دست‌رفته‌ای می‌افتیم، دچار رقت قلب می‌شویم و در پی رقت قلب، اشک در چشمانمان حلقه می‌زند. در اینجا با دو نوع رخداد مواجه‌ایم. رخداد «یادآوری» و «رقت قلب» که اموری ذهنی و در عین حال حضوری محسوب می‌شوند که به دلیل شهود مستقیم، خطا در این نوع رخداد راه ندارد و رخداد «بسته‌شدن حلقه اشک در چشم» امری فیزیکی است که به آن علم حصولی داریم.

در این میان تأثیر «یادآوری» بر «رقت قلب» چون رخدادی است کاملاً درونی و حضوری و قطعی و یقینی است؛ اما تأثیر «رقت قلب» بر «اشک چشم» چون امری است که پایی در ساحت شهود و پایی دیگر در ساحت تجربه حسی دارد، یقینی بودن آن

را نمی‌توانیم با علم حضوری اثبات کنیم؛ اما با فراهم کردن فضای آزمایشگاهی مناسب و کنترل تمام عوامل می‌توانیم یقین حاصل کنیم رقت قلبی که امری غیر فیزیکی محسوب می‌شود، در جاری شدن اشک که امری فیزیک است عاملیت دارد؛ چراکه با رصد کردن و تحت کنترل درآوردن دیگر عوامل فیزیکی، می‌توانیم انحصار عامل درونی رقت قلب را آشکار کنیم.

در اینجا با دو نوع تأثیرپذیری مواجه‌ایم: ۱. تأثیرپذیری رقت قلبی از یادآوری ذهنی؛ ۲. تأثیرپذیری فیزیکی اشک چشم از رقت قلبی. فرایند اول به این دلیل که باطنی است و از ابزار حس در آن استفاده نشده است، خطا در آن راه ندارد و همین مقدار برای ابطال شبه‌پدیدارگرایی کفایت می‌کند؛ چراکه شبه‌پدیدارگرایی علیت را مطلقاً از امور ذهنی سلب می‌کرد، چه امور ذهنی بر امور ذهنی و چه امور ذهنی بر امور فیزیکی. فرایند دوم نیز به دلیل اینکه کاملاً درونی نیست، از ابزار حس و تجربه بهره می‌گیریم و چون ضریب احتمال خطای حس را نمی‌توانیم صفر کنیم، اعتبار صددرصد معرفت‌شناختی حاصل نخواهد شد؛ ولی با کنترل فضای آزمایشگاهی، اطمینان کافی علمی قابل حصول است؛ یعنی یک مقدمه حضوری است و مقدمه دوم تجربی است. درنهایت می‌توان ادعا کرد امر ذهنی بر امر فیزیکی اثر می‌گذارد و شبه‌پدیدارگرایی باطل است.

اشکال ۵: رد علم (Science) قطعی تجربی توسط شبه‌پدیدارگرا

مدعی شبه‌پدیدارگرایی با سه گزاره ذیل روبه‌روست:

الف) تأثیر امر ذهنی - صرف نظر از فیزیکی یا غیر فیزیکی بودن آن - بر بدن فیزیکی توسط علوم تجربی، قطعی و اثبات شده است.

ب) بنا بر مبنای نظریه دوگانه‌انگاری ویژگی، ویژگی ذهنی ویژگی غیر فیزیکی‌اند.

ج) بنا بر نظریه شبه‌پدیدارگرایی، امر ذهنی در امر فیزیکی اثرگذار نیست.

اینکه افسردگی روی کارکرد بدن تأثیر دارد یا اینکه وقتی خبری ناگوار به بیمار قلبی داده می‌شود، خطر سکته او وجود دارد یا عصبانی شدن بر ترشح اسید معده تأثیر دارد یا عصبی شدن روی روده‌های انسان اثرگذار است، اعم از اینکه امور ذهنی مذکور فیزیکی باشند یا غیر فیزیکی، چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد؛ لذا گزینه «الف» از منظر علم تجربی انکارناپذیر است.

برای دوگانه‌انگار ویژگی گزینه «ب» نیز انکارناپذیر است؛ چراکه بنیان قول به شبه‌پدیدارگرایی، دوگانه‌انگاری ویژگی است؛ یعنی قایل شدن به اینکه امور ذهنی گونه دیگری از امور فیزیکی اند.

در این میان فیزیکالیست امور ذهنی را به امور فیزیکی تحویل می‌برد و مشکل تأثیرگذاری امور ذهنی بر امور فیزیکی را حل شده تلقی می‌کند، بدون اینکه خود را در برابر تئوری‌های اثبات‌شده علوم تجربی در اثرگذاری امور روانی و ذهنی بر بدن یعنی گزینه «الف» قرار دهد و به هیچ وجه اصل تأثیرگذاری امور ذهنی بر بدن را نفی نمی‌کند.

متناظراً دوگانه‌انگار ویژگی که ویژگی‌های ذهنی را اموری غیر فیزیکی معرفی می‌کند، نمی‌تواند خود را با نظریه «شبه‌پدیدارگرایی» در برابر گزاره‌های قطعی علوم تجربی قرار دهد و امور ذهنی را بی‌تأثیر در عالم فیزیک معرفی کند؛ یعنی اگر دوگانه‌انگار ویژگی (قایل به گزاره «ب») بخواهد قایل به شبه‌پدیدارگرایی شود (گزاره ج) با گزاره شهودی «الف» رودررو خواهد شد و باید دست از یکی آن دو (الف یا ج) بردارد. در نتیجه اگر دوگانه‌انگار ویژگی بخواهد بر شبه‌پدیدارگرایی خود بماند، باید دست از نتیجه قطعی علمی (Scientific) بردارد؛ چراکه گزاره «الف» با گزاره «ج»

به وضوح جمع ناپذیر است.

د) نقد نظریاتی منتهی به پی‌پدیدارگرایی

در اینجا سه دیدگاهی را که به صراحت یا به صورت ضمنی قایل به پی‌پدیدارگرایی‌اند، ارائه و مورد سنجش قرار می‌دهیم.

۱. یگانه‌انگاری غیرقانون‌مند

دیویدسن را می‌توان عملاً از مدافعان پی‌پدیدارگرایی معرفی کرد. وی با طرح نظریه یگانه‌انگاری غیرقانون‌مند، ویژگی‌های ذهنی را در حد اوصاف ذهنی تقلیل داده، آنها را از علیت ساقط می‌کند. اینکه می‌گوییم «عملاً» مقصودمان این است که دیویدسن خود، مدعی است که دیدگاهش به پی‌پدیدارگرایی منتهی نمی‌شود؛ ولی فیلسوفانی مثل جگن کیم تلاش دارند او را ملزم به پذیرش پی‌پدیدارگرایی کنند. در ادامه ابتدا دیدگاه دیویدسن را ارائه و در گام بعد نتایج پی‌پدیدارگرایانه استدلال او را از زبان جگن کیم نشان می‌دهیم و در گام سوم مؤلفه‌هایی از کلام دیویدسن را که سبب می‌شود دیدگاه او منتهی به پی‌پدیدارگرایی شود، نقد می‌کنیم.

دیویدسن قایل است با اینکه ممکن است برخی بین سه گزاره ذیل تناقض ببینند، چنین تناقضی صرفاً بدوی و قابل انحلال است:

۱. رویدادهای ذهنی علت رویدادهای فیزیکی‌اند.
۲. اگر بین دو رویداد رابطه علی حاکم باشد، باید قانون فیزیکی‌ای باشد که دو رویداد مذکور تحت آن قانون بگنجد.
۳. قوانین روانی-فیزیکی دقیقی وجود ندارد (Davidson, 1970, pp.79-101).

از نظر دیویدسن درحقیقت همه رویدادها فیزیکی‌اند و به این دلیل خود را یگانه‌انگار می‌نامد و یگانه‌انگاری او بدین دلیل غیرقانون‌مند است که قایل به «ناممکن بودن

تحویل وجودی امور ذهنی به امور فیزیکی» است (مسلمین، ۱۳۹۳، ص ۲۸۶).

البته برخی رویدادهای فیزیکی، علاوه بر توصیفات فیزیکی، دارای توصیفات ذهنی نیز هستند؛ مثل اینکه از یک رخداد چند نوع توصیف به حسب زمان و مکان و فاعل آن رخداد می‌توانیم داشته باشیم. درحقیقت ایشان قایل است رویدادهای ذهنی بر رویدادهای فیزیکی ابتدا دارند و تابعی از رویدادهای فیزیکی‌اند؛ طوری که هر گاه رویداد فیزیکی خاص تکرار شود، رویداد ذهنی مربوط به آن به تبع آن خواهد آمد.

اما همان طور که جگیون کیم بیان کرده است (Kim, 1996, p.232)، دیویدسن نمی‌تواند از لازمه پی‌پدیدارگرایانه دیدگاه خود بگریزد. وقتی دیویدسن قایل است «رویدادها تنها تا آنجا که مصداق قوانین فیزیکی می‌شوند، علت و معلول‌اند» (Davidson, 1993)، درحقیقت قایل است ویژگی‌های ذهنی به عاملیت ویژگی‌های فیزیکی علیت دارند و از این حیث که ذهنی‌اند، علت برای امور فیزیکی واقع نمی‌شوند؛ لذا یگانه‌انگاری غیر قانون‌مند دیویدسن به پی‌پدیدارگرایی منتهی می‌شود.

دیویدسن در جواب می‌گوید اینکه رویدادی چه ویژگی‌هایی دارد یا ندارد، ربطی به توانایی علی آنها ندارد؛ باید گفت این نکته از دیویدسن بیشتر شبیه طفره است تا جواب؛ چراکه مثلاً ویژگی قرمزی توپ در شکستن شیشه نقش علی بازی نمی‌کند، در عوض، وزن توپ و مقدار نیرویی که در خود ذخیره کرده است، ویژگی‌ای است که دارای نقش علی است. مسلمین در نقد دیویدسن صریحاً می‌گویند: «می‌پذیرم که بر مبنای آنچه دیویدسن تاکنون گفته، اگر امر ذهنی باید واجد توصیفی فیزیکی باشد تا در یک قانون علی ظاهر شود، نقش امر ذهنی محل تردید باقی می‌ماند» (مسلمین، ۱۳۹۳، ص ۲۸۹).

نکته حائز اهمیت دیگر در مورد نظریه یگانه‌انگاری بی‌قاعده این است که «انکار دیویدسن نسبت به تحویل نوعی امر ذهنی به امر فیزیکی به ضمیمه تأکید او بر اینکه

رویدادهای ذهنی باید توصیفات فیزیکی داشته باشند، مستلزم این است که او به تقریری از این‌همانی مصداقی امور ذهنی و فیزیکی اعتقاد داشته باشد» (همان، ص ۲۸۲)؛ اما این‌همانی مصداقی مذکور نمی‌تواند از انتقاد کریپکی در امان بماند. کریپکی در اشکال به این‌همانی نوعی، قایل بود مثلاً درد دارای ویژگی کیفی خاصی است و اگر شلیک عصب C با درد این‌همان باشد، می‌بایست ویژگی‌های فیزیکی نیز دارای ویژگی‌های کیفی می‌بودند؛ اما جهانی را می‌توانیم تصور کنیم که شلیک عصب C همراه با ویژگی کیفی درد نیست. از طرف دیگر دیویدسن قایل است رویدادهای ذهنی اموری فیزیکی‌اند که دو نوع توصیف یا ویژگی دارند: ویژگی ذهنی و ویژگی فیزیکی. پس چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز اینکه ادعای او را حمل بر این‌همانی مصداقی کنیم. اکنون آیا اشکال کریپکی این‌همانی مصداقی دیویدسن را هم در بر می‌گیرد یا خیر؟

به نظر می‌رسد پاسخ به پرسش حاضر «منوط به این است که آیا ویژگی‌های کیفی حالات ذهنی برای رویدادهای ذهنی - که در واقع رویدادهای فیزیکی‌اند- نیز ضروری‌اند یا نه؟ اگر ویژگی‌های کیفی نیز از رویدادهای ذهنی جدایی‌ناپذیر باشند، انتقاد کریپکی به این‌همانی مصداقی نیز وارد است؛ چون می‌توان جهانی را تصور کرد که در آن، رویداد فیزیکی مورد بحث رخ می‌دهد؛ اما ویژگی کیفی را به همراه ندارد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ص ۸۰).

مثلاً نمی‌توانیم آب یا طلا را تصور کنیم بدون اینکه خاصیت ساختاری و اصیل آن دو را تصور نکنیم؛ زیرا آبی که تر نیست و رفع تشنگی نمی‌کند، اساساً دیگر آب نیست یا طلایی که از اساس سیاه و تیره است، طلا نیست. منتظراً ویژگی ذهنی که دارای خاصیت کیفی نباشد، ویژگی ذهنی نیست؛ پس به نظر بدیهی می‌آید برای اینکه رویدادی از جنس رویداد ذهنی باشد، باید ضرورتاً دارای ویژگی‌های کیفی باشد

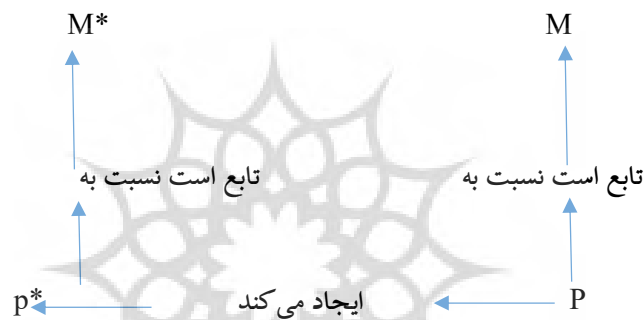
(Macdonald, 1992, p.147). حالا اگر به صورت مصداقی، یک ویزگی ذهنی را تصور کنیم، می‌بینیم داشتن ویزگی ذهنی برای او ضروری است و نمی‌توانیم هیچ ویزگی ذهنی را بدون اینکه واجد ویزگی کیفی باشد، تصور کنیم. اگر بخواهیم مثالی روشن‌تر بزنیم، باید بگوییم نمی‌توانیم عدد «۲» ای را تصور کنیم که زوج نیست؛ چراکه زوجیت از ویزگی‌های ساختاری «۲» است. در نتیجه اشکال کپی‌کی به نظریه یگانه‌نگاری بی‌قاعده‌ای که زاینده‌پی‌پدیدارگرایی بود وارد و مبطل آن است.

۲. برهان طرد علی جیگون کیم

جیگون کیم قایل است، هر نوع فیزیکالیسم حداقلی، از قبیل غیر تقلیل‌گرا منتهی به طرد علی و در نتیجه پی‌پدیدارگرایی می‌شود. ویلیام جاردسکی در این زمینه می‌گوید: «استدلال طرد کیم مدعی است فیزیکالیست‌های غیر تقلیل‌گرا باید منکر اثر علی ویزگی‌های ذهنی باشند؛ همان‌طور که قایلان به پی‌پدیدارگرایی قایل‌اند» (Jaworski, 2011, p.130). در ادامه برای تبیین کلام کیم ابتدا ویزگی‌های اصلی فیزیکالیسم غیر تقلیل‌گرا را بیان می‌کنیم. بطور کلی فیزیکالیسم غیر تحویلی سه آموزه زیر را می‌پذیرد:

۱. تأثیر علی ذهن: رویدادها و ویزگی‌های ذهن از نظر علی مؤثرند؛ یعنی تحقق آنها می‌تواند موجب ویزگی‌های فیزیکی یا ذهنی دیگری شود.
۲. عدم تحویل ویزگی‌های ذهنی به ویزگی‌های فیزیکی: ویزگی‌های ذهنی به ویزگی‌های فیزیکی تحویل‌پذیر نیستند؛ با ویزگی‌های فیزیکی این‌همان نیستند.
۳. ابتدای ویزگی‌های ذهن به ویزگی‌های فیزیکی: ابتدای مذکور در واقع تضمین‌کننده مؤلفه فیزیکالیستی نظریه فیزیکالیسم غیر تحویلی است. طبق این آموزه می‌توان گفت وقایع فیزیکی تعیین‌کننده همه وقایع‌اند (صبحی و همتی مقدم، ۱۳۹۱، ص ۲۷۲).

کیم قایل است آموزه ابنتا برای امور ذهنی نمی‌تواند علیت دست و پا کند؛ چرا که علل ذهنی و فیزیکی تأثیر دوجانبه نسبت به هم ندارند، بلکه علل ذهنی به کمک علل فیزیکی بر رویدادهای فیزیکی اثر می‌گذارد و حتی می‌توان گفت علل ذهنی توسط رویدادهای فیزیکی عامل به‌وجودآمدن علل ذهنی دیگر می‌شوند؛ مثلاً درد توسط عوامل فیزیکی باعث ایجاد تمایل به درمان در انسان می‌شود؛ در حالی که «درد» و «تمایل به درمان» هر دو رویدادی فیزیکی هستند. به شکل ذیل توجه کنید:



امر ذهنی M (درد) بر امر فیزیکی P مبتنی است و آن چیزی که برای P^* علیت دارد، P است و به واسطه این علیت M^* (تمایل به درمان درد) که مبتنی است بر P^* ظهور می‌یابد. در نتیجه M دچار طرد علی (Causal Exclusion) می‌شود. اما این سؤال پیش می‌آید: چه اشکالی دارد هم M علت مکفی برای ایجاد P^* باشد هم P ؟ در جواب باید گفت: در این صورت مشکل تعیین علی چندجانبه (Overdetermination) پیش می‌آید. نمی‌توان گفت شلیک هم‌زمان دو سرباز هر دو علت تامه در کشتن شخصی اعدامی‌اند یا اولی علت مکفی است یا دومی و اگر هر دو با هم تأثیر گذاشته باشند، دیگر مکفی نیستند، بلکه هر کدام علت ناقصه در قتل مذکور خواهند بود. پس یا M علت P^* است یا P و چون علیت فیزیکی P در به‌وجودآمدن P^* قطعی است، M بی‌پدیدار می‌شود.

اما چگونه می‌توان این کلاف سردرگم را باز کرد؟ به اعتقاد ما اینکه P علت مکفی در معلول P^* است، مانع از نقش علی M نمی‌شود و ما در اینجا دچار تعین علی چندجانبه نمی‌شویم؛ زیرا P در ساحت علیت فیزیکی یک علت مکفی است؛ ولی در ساحت مطلق علیت، جزءالعلیه محسوب می‌شود. در مثال سرباز می‌توانیم بگوییم سرباز از حیث علیت مباشر یک علت مکفی است و اوست که کار را تمام می‌کند؛ اما اذن فرمانده او بی‌تأثیر در علیت شلیک تیر از سوی سرباز به شخص اعدا می‌نست. البته که اذن فرمانده یک علیت نامباشر است، ولی علیت آن قابل اغماض نیست؛ لذا بنا بر علیت به معنای عام، هم سرباز و هم فرمانده، علیت ناقصه دارند؛ ولی از منظر علیت مباشر این سرباز است که علیت تام دارد. P در موضوع بحث ما دارای علیت فیزیک مباشر مکفی است؛ اما از منظر علیت عام، ناقصه محسوب می‌شود. این آگاهی و اراده و اذن است که شهوداً همراه با P و به واسطه P روی P^* اثر می‌گذارد. بدین سان P دیگر پی‌پدیدار نخواهد بود.

۳. دفاع جکسون از پی‌پدیدارگرایی

اشاره رفت که جکسون با طرح استدلال معروف «برهان معرفت» وجود گونه‌ای غیر فیزیکی از ویژگی‌های را یعنی ویژگی‌های ذهنی را اثبات کردند؛ اما بستر علی فیزیکی، جکسون را متقاعد کرد علی رغم وجود ویژگی‌های ذهنی آنها را از منظر علی بی‌خاصیت معرفی نماید؛ یعنی ویژگی‌های ذهنی را شبه‌پدیدار یا پی‌پدیدار معرفی کرد. در ادامه استدلال وی بر پی‌پدیدار بودن ویژگی‌های ذهنی را می‌آوریم: «حالات ذهنی نسبت به جهان فیزیکی بی‌اثرند... [کوآلیا] به گونه‌ای هستند که بودن آنها تفاوتی در جهان فیزیک ایجاد نمی‌کنند» (Jackson, 1982, p.133).

مؤید در جواب جکسون به شهود خلاف واقعی متوسل می‌شود: شخصی را لحاظ

کنید که بعد از نشستن در جایی از جای می‌پرد و از محل نشستن خود دور می‌شود در این زمان از او می‌پرسیم آیا احساس درد کردی که از جای خود پریدی و از محل دور شدی؟ او می‌گوید نه من دارای کوالیایی به نام درد نیستم. پس چه چیز باعث شد که او از محل خود بجهد و دور شود؟ شهوداً واضح است که وجود تجربه درد برای درمان‌ماندن موجودات از خطرات و نیز تکامل و بقا ضروری است. جکسون وقتی می‌خواست مقاله «کوالیای پی‌پدیدار» را بنویسد، آیا از قبل انگیزه‌ای داشت یا خیر؟ اگر واقعاً در پس نوشتن مقاله مذکور هیچ انگیزه‌ای ذهنی نبوده است، چه چیزی علت نوشتن مقاله مذکور شده است. مؤذّر از خوانندگان می‌خواهد موردی را تصور کنند که یک حالت مغزی علت رفتار درد بشود بدون اینکه تجربه درد در میان باشد. او با مخاطب قراردادن جکسون از او می‌پرسد آیا درکی از کوالیایی مثل درد دارد یا خیر؟ قطعاً پاسخ مثبت است؛ اما بنا بر پی‌پدیدار گرایی و اینکه بود و نبود او هیچ تأثیری بر عالم فیزیک ندارد، نباید هیچ پاسخی داد.

برای بیان مقصود مؤذّر به زبان علمی، باید گفت هر آنچه موجود است، دارای اثر است. جمله اخیر پرده از اصلی بر می‌دارد که در صدر مقاله به آن اشاره شد؛ یعنی اصل الگزاندر. مطابق این اصل، اگر ویژگی خاصی در سطحی خاص به صورت بدیع ظهور کند، علی‌الاصول باید این ویژگی دارای توانایی‌هایی علیّی مستقلی باشد. این مسئله‌ای است که در اصل الگزاندر توجه ویژه‌ای به آن شده است (جامه بزرگی، ۱۳۹۷، ص ۳۴).

جکسون در یک فرار روبه‌جلو می‌گوید: وجود احساس و تجربه‌های آگاهانه از زواید تکامل است؛ همان طور که در جریان تکامل موارد زاید و حتی مضرّ هم یافت می‌شود. او خرس‌های قطبی را مثال می‌زند که تکامل پوشش‌های ضخیمی را برای آنها به ارمغان آورده است، گرچه سنگین بودن پوشش مذکور یک نتیجه زیان‌بار است. هاردر رابینسن

می‌گوید به نظر نمی‌رسد تمثیل جکسون در مورد ذهن چندان مناسب باشد:

سنگینی پوشش خرس قطبی به طور مستقیم از ویژگی‌ها و قوانینی تبعیت می‌کند که خرس را گرم می‌سازد؛ ما نمی‌توانیم به آسانی یکی را بدون دیگری داشته باشیم؛ اما از منظر دوگانه‌انگارانه، وضعیت در مورد حالات ذهنی کاملاً متفاوت است. قوانین طبیعت فیزیکی‌ای که طبق گفته مکانیست‌ها موجب می‌شوند حالات مغزی علت رفتارها باشند، به هیچ وجه تبیین نمی‌کنند که چرا حالات مغزی باید موجب حالات آگاهانه شوند. قوانین رابط ذهن و مغز همان چیزی‌اند که فایگی (Feigl, 1958, pp.370-497) آنها را آویزه‌های قانونی می‌نامد؛ یعنی امور بدون تبیین که به بدنه قوانین فیزیکی یکپارچه افزوده می‌شوند (Robinson, 2009, p.147).

نتیجه اینکه اگر تجربه‌های آگاهانه (کوآلیا) تحقق دارند، می‌توانند بر امور فیزیکی اثر بگذارند.

نتیجه

برای کسی که دوگانه‌انگاری ویژگی را می‌پذیرد، لازم است عاملی به نام شبه‌پدیدارگرایی که ویژگی‌های ذهنی را اموری جنبی معرفی می‌کند و آنها را مخصوصاً نسبت به امور ذهنی فاقد اثر می‌داند، برطرف کند. در مقاله حاضر برای رفع مانعی به نام شبه‌پدیدارگرایی در گام نخست بیان کردیم علی‌رغم اینکه مخدوش‌بودن خاستگاه شبه‌پدیدارگرایی یعنی «بستار علی فیزیکی» به اثبات رسیده است، این خاستگاه نمی‌تواند علیت اموری ذهنی نسبت به امور ذهنی را ابطال کند. در گام دوم اثبات کردیم که قول به شبه‌پدیدارگرایی، ساختار دوگانه‌انگاری ویژگی را عملاً ویران کرده، بار دیگر آن را به یگانه‌انگاری سوق می‌دهد. در گام سوم پنج اشکال بنایی بر شبه‌پدیدارگرایی وارد کردیم: اولاً مناطی که اثر امور ذهنی بر امور فیزیکی را خنثی می‌کند، همان مناط می‌تواند اثر امور فیزیکی بر ذهن را که شبه‌پدیدارگرایی آن را

می‌پذیرد، ابطال می‌کند. ثانیاً باور به آموزه شبه‌پدیدارگرایی، رخدادی خودمتناقض است؛ چراکه باور مذکور در رفتارهای شبه‌پدیدارگرا اثرگذار است. ثالثاً قبول شبه‌پدیدارگرایی باعث می‌شود عملاً بین زامبی و انسان واقعی تفاوتی نباشد. رابعاً می‌توانیم برهانی با مقدمات حضوری و تجربی چینش کنیم و به گونه حضوری-حصولی (تجربی) اثرگذاری اموری ذهنی بر امور فیزیکی را اثبات کنیم. خامساً قول به شبه‌پدیدارگرایی عملاً منکر چیزی است که علم قطعی تجربی آن را تأیید می‌کند؛ چراکه از منظر تجربی قطعاً امور ذهنی -فارغ از فیزیکی یا غیرفیزیکی بودن آنها- بر امور فیزیکی اثر می‌گذارد.



منابع و مأخذ

۱. استولیار، دنیل؛ فیزیکالسیم؛ ترجمه یاسر پوراسماعیل؛ تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.
۲. جامه‌بزرگی، محمدجعفر؛ حدوث نفس نزد ملاصدرا با توجه به نوحاسته‌گرایی، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۹۷.
۳. جمعی از نویسندگان؛ نظریه این‌همانی در فلسفه ذهن؛ قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳.
۴. خوشنویس، یاسر؛ نوحاستگی و آگاهی؛ قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۴.
۵. ریونزکرافت، ایان؛ فلسفه ذهن یک راهنمایی مقدماتی؛ ترجمه شیخ رضایی؛ قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳.
۶. سادات‌منصوری، محمد؛ گامی به سوی تجرد نفس؛ تهران: انتشارات فلوطین، ۱۳۹۶.
۷. سنائی، علی؛ «بررسی مسئله علیت ذهنی در فیزیکالیسم تحویل‌گرا و غیر تحویل‌گرا»، مجله اندیشه دینی؛ ش ۳۹، ۱۳۹۰.
۸. صبوحی، علی و احمدرضا همتی مقدم؛ نظریه‌های مادی‌انگارانه ذهن؛ قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.
۹. مسلین، کیت؛ درآمدی بر فلسفه ذهن؛ ترجمه مهدی ذاکری؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.
۱۰. تای، مایکل و مارتینه نیدا روملین؛ کیفیات ذهنی و برهان معرفت؛ ترجمه یاسرپوراسماعیل، ۱۳۹۴.
۱۱. مروارید، هاشم؛ دوگانه‌انگاری جوهری؛ تهران: هرمس، ۱۳۹۵.

۱۲. هاورد، رابینسن، «دوگانه‌انگاری»، ترجمه بیژن منصوری؛ در: جمعی از مترجمان، نظریه‌های دوگانه‌انگاری و رفتارگرایی در فلسفه؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳.
۱۳. همزاده ایبانه، مهدی؛ «پارادایم حاکم بر فلسفه ذهن معاصر»، فصل‌نامه روش‌شناسی علوم انسانی؛ ش ۷۷، ۱۳۹۲.
14. Chalmers, J. David; **Philosophy of Mind**; Stephen P. Stich & Ted A. Warfield (Eds.); Blackwell Publishing Ltd... Robinson, Howard, 2002.
15. ____; **The Conscious Mind: in Search of a Fundamental Theory**; 1996..
16. Davidson, D; **Mental events, Experience and Theory**; ed. L. Foster & J. W. Swanson; 1970, pp.79-101.
17. ____; **Thinking causes, Mental Causation**; ed. J. Heil A. Mele; Oxford: Clarendon Press, 1993, pp. 3-17.
18. ____; **Essays on Actions and Events**; University of California, Berkeley, 2001
19. Feigl, H; "The "mental" and the "physical"", in H. Feigl, M. Scriven and G. Maxwell (eds.); **Concepts, Theories and the Mind-Body Problem: Minnesota Studies in the Philosophy of Science; Volume 2**, Minneapolis: Minnesota University Press, 1958, pp.370-497.
20. Jackson, Frank; "Epiphenomenal Qualia", **The Philosophical Quarterly**; 32, 1982, pp.127-36.
21. https://www.academia.edu/26803172/Metaphysics_of_Min_d_Problems_for_Substance_Dualism Caston, V. 1997.
22. ____; 'Epiphenomenal qualia', **Philosophical Quarterly**; 1982.
23. Jaworski, William; **Philosophy of Mind: A Comprehensive Introduction**; First Edition, Blackwell Publishing Ltd, 2011.
24. Kim, J; **Philosophy of mind**; Boulder, co: Westview press, 1996.

25. Macdonald, C; **mind-Body identity theories**; Routledge, 1992.
26. Maslin, K. T; **An Introduction to the Philosophy of Mind**; Oxford: Blackwell, 2001.
27. Ranalli C; **Problems for Dualism**; 2011.
28. Robinson, Howard; "Dualism", **The Stanford Encyclopedia of Philosophy**; 2009.

۱۴۹



ابطال شبه پدیدارگرایی در نظریه دوگانه‌نگاری ویزی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی